

باید مدرنیته را رادیکال کرد

اولریش بک جامعه‌شناس آلمانی هفته گذشته در ۷۰سالگی درگذشت



فاجعه اصلی این است که ما دیگر قادر به تشخیص فاجعه نیستیم **سه‌ند ستاری**: اولریش بک (۲۰۱۵-۱۹۴۴) در اواخر جنگ دوم جهانی و در حوزه سیاسی- قانونی نازی‌ها به‌دینا آمد. بک بیشتر عمر خود را در تلاش برای هضم این گذشته هولناک بود و این مساله از او یک روشنفکر اروپایی متعهد ساخت. او به‌دنبال درک جهانی بود که آشفته، بی‌انتخاب و لجام‌گسیخته به‌نظر می‌رسید. بک تاکید داشت وضعیت کنونی را دیگر نمی‌توان از طریق برداشت‌های از پیش‌موجود درباره جامعه یا زبان موجود علوم اجتماعی درک کرد. از این‌رو، مدرنیته، مخاطرات تکنولوژی، جهانی‌شدن، روندها و ورخدا‌های اساسی جهان معاصر، موضوعاتی بود که اولریش بک آنها را در مسیر رسیدن به «مدرنیته‌ای دیگر» می‌دید. به‌همین‌دلیل، بک از دهه ۱۹۸۰ بک پرسش را به‌طور متناوب تکرار کرد: اینکه چگونه اندیشه‌ها و اعمال اجتماعی و سیاسی با در نظرگرفتن دگرگونی‌های جهانی از تخریب محیط‌زیست و گرم‌شدن زمین تا بحران‌های مالی و دموکراسی و نهادهای ملی-دولتی می‌توانند کنش رادیکال داشته باشند؟ برای بک آن «مدرنیته دیگر»، مدرنیته رادیکال‌شده بود، مدرنیته‌ای که بنیان‌های خود را به‌دست می‌آورد.

اولریش بک در سال ۱۹۸۶ پس از انتشار کتاب «جامعه مخاطره‌پذیر: به‌سوی یک مدرنیته جدید» به‌عنوان متفکری جدی شناخته شد. او در این کتاب به دنبال مدرنیته‌ای جدید بود. بک در این کتاب نشان داد که تکنولوژی به‌عنوان یکی از مغرورترین و خود‌خواه‌ترین دستاوردهای بشر، خطرات جدیدی در حوزه‌های مختلف، از محیط‌زیست تا بحران مالی، به‌وجود آورده است. به باور او، تکنولوژی فرمی جدید از مدرنیته را خلق کرده و ذاتا حامل خطر بیشتری نسبت به دوران صنعتی است که عقلانی‌تر بود. بر این اساس، بک جامعه مدرن امروز ما را جامعه مخاطره‌پذیر می‌داند. در نظر او در دوره قبلی همراه با تولید ثروت، پیشرفت هم وجود داشت. خطرات پیشرفت، مثلا خطر آلودگی محیط‌زیست، تحت سلطه دستاوردها و ایدئولوژی پیشرفت،

چندان مطرح نبود. اما امروزه همین خطرات هستند که از مفهوم پیشرفت ادعای تامل‌ورزی، عقلانیت، کنترل‌گری و سنجیدگی را سلب کرده و بازتاب غیرارادی آن را از حاشیه به متن آورده‌اند. چاپ این کتاب با مهم‌ترین فاجعه اتمی غیرنظامی جهان در نیروگاه چرنوبیل اوکراین هم‌زمان شد. کتاب بک در مقالات بسیاری به‌سان هشدارِ درباب خطراتی همچون چرنوبیل تفسیر شد. همین امر، اعتبار و اهمیتی ممتاز به این کتاب بخشید و موجب شد به ۳۵زبان ترجمه و منتشر شود. او در این کتاب می‌نویسد: «ما در جهانی پرخطر زندگی می‌کنیم و نمی‌توانیم تضمین کنیم که در این یا آن مورد حتی پس از برنامه‌ریزی‌ها و نظارت‌های بسیار دقیق، باز احتمال خطر وجود نداشته باشد. مثال: نیروگاه اتمی؛ دوجوله مشهور خطر: چرنوبیل و فوکوشیما.» کتاب بک این‌نظر را جا انداخت که باید خوشبینی‌های دوره«پیشرفت» را به بهانه نظارت بر تکنولوژی کنار گذاشت.

بک در سال۲۰۰۰ جامعه‌شناسی جهان‌وطنی را مطرح کرد تا جامعه‌شناسی را به‌عنوان علم واقعیت در قرن جدید پایه‌ریزی کند چرا که در نظر او علوم اجتماعی تنها از این طریق می‌تواند دگرگونی جهانی را درک کند؛ دگرگونی‌ای که به باور او در خانه و خانواده، روابط عاشقانه، سازمان‌ها و نهاده‌ا، حرفه‌ها، مدارس، طبقات اجتماعی، انجمن‌های دینی و حاکمیت‌های ملی صورت می‌گیرد. بک پیش از این در سال۱۹۹۷ کتاب «جهانی‌شدن چیست؟ » و سپس در سال۲۰۰۶ کتاب «نصور جهان‌وطنی» را منتشر کرد و به دنبال تئوریزه‌کردن همین مساله بود. او کوشید رشد پیوسته ذات جهانی جامعه را با نوعی از جهان‌وطنی نشان دهد که می‌تواند جایگزین طرز تفکر مبتنی بر حاکمیت ملی شود. بر این اساس، بک نظریه خود را برای تحقق به مدرنیته‌ای دیگر مطرح کرد. او کوشید مدرنیته جدید را در سه‌بعد نشان دهد؛ به عبارت صحیح‌تر در سه روندی که دگرگونی‌ها تا حدودی همدیگر را تکمیل، تقویت و حتی نقض می‌کنند: جامعه مخاطره‌پذیر، فردی‌سازی و جهان‌وطن‌سازی رئوس سه‌تایی بک است. در نظم نظری

چند دقیقه با اولریش بک:

آلمان یک امپراتوری اتفاقی به وجود آورده

ترجمه: کاوه شکیب

دست دارد. همین این پا و آن پا کردن عامدانه، استراتژی جالب توجهی است، به‌گونه‌ای که آلمان به‌لحاظ اقتصادی بر دیگران سلطه دارد. دیگر اینکه سیاست‌های ریاضتی آلمان به‌طور کامل بر اصالت عمل (اِکاماتیسم) مبتنی نیست، بلکه بر شالوده ارزش‌ها نیز استوار است. اعتراض آلمان به کشورهای که بیش از آنچه در کیسه دارند خرج می‌کنند، مساله‌ای است اخلاقی که از منظر جامعه‌شناختی با «خلق پروتستانی» کره خورده است. این منطری است که سابقه آن به مارتین لوتر و ماکس وبر برمی‌گردد. ولی در آلمان مساله را اخلاقی نمی‌بینند، بلکه آن را عقلانیت اقتصادی قلمداد می‌کنند. در نظر آلمانی‌ها چنین سیاستی یک راه‌حل آلمانی برای بحران نیست؛ آلمانی‌ها قضیه را این‌طور می‌بینند: گویی معلمانی هستند که به کشورهای جنوب اروپا یاد می‌دهند چگونه چرخ اقتصاد خود را بگردانند.

خود این امر، شکاف ایدئولوژیکِ دیگری به وجود می‌آورد، چون از قرار معلوم این ایدئولوژی تا به حال کارآمد از آب درنیامده و ما اشکال مختلفی از اعتراض را شاهدیم؛ اعتراض‌هایی که قبرس آخرین نمونه آن است. ولی از طرف دیگر هنوز جناح نئولیبرال بسیار مهم و قدرتمندی در اروپا وجود دارد که همچنان باور دارد راه‌حل این بحران، سیاست‌های ریاضتی است.

آیا بحران منطقه یورو شاهی است بر اینکه ما در جامعه‌ای مخاطره‌پذیر زندگی می‌کنیم؟
بله، به نظر من که همین‌طور است. ایده «جامعه مخاطره‌پذیر» من بسیار مستعد بدقهمی است، چون واژه «مخاطره‌پذیر» به واقع دال بر این معناست که ما در وضعیتی هستیم که می‌توانیم بر عدم قطعیت فائق آییم، ولی در نظر من جامعه مخاطره‌پذیر، وضعیتی است که ما قادر «نیستیم» بر عدم قطعیت و پیامدهای آن در جامعه فائق آییم.

من میان «مدرنیته نخست» و وضعیت فعلی‌مان تمایز می‌گذارم. مدرنیته نخست، که از قرن هجدهم تا شاید دهه ۱۹۶۰ یا ۱۹۷۰ ادامه داشت، دوره‌ای بود که

در آن فضای زیادی برای آزمون‌و مهیا بود و ما برای عدم قطعیت‌هایی که به وجود آورده بودیم جواب‌های زیادی داشتیم؛ مدل‌های احتمالی، سازوکارهای ضمانتی و مانند آنها. ولی بعد، از آنجا که مدرنیته اهداف خود را با موفقیت محقق کرد، اینک ما شاهد پیامدهایی هستیم که هیچ جوابی برای آنها نداریم؛ پیامدهایی مثبت تغییرات آب‌وهوا و بحران‌های مالی. بحران مالی مثالی از پیروزدن تفسیری مشخص از مدرنیته است؛

فردی‌سازی نه به‌معنای فردگرایی است و نه به‌معنای احقاق ساده‌لوحانه حق یا استقلال، بلکه در نظر او فردی‌سازی یعنی بتوان از طریق نهادهایی مشخص مثلا حقوق اساسی اجتماعی و سیاسی متعلق به فرد و… به روندهایی دست یافت که علت نخست فروپاشی و سپس جایگزینی اشکال زندگی متعلق‌به جامعه صنعتی است. جهان‌وطن‌سازی نیز به مفهوم تغییر شکل جامعه است که امروزه در سیاست، فرهنگ، اقتصاد، خانواده و بازار کار آشکارا منائر از حاکمیت ملی است. مراد او شکلی از جامعه است که در آن، حاکمیت ملی از درون، جهانی می‌شود. به این ترتیب در نظام فکری بک، دیگر شهروند جهانی و جهان‌وطنی در مفهوم کلاسیک بی‌معناست.

بک در آخرین کتاب خود، «اروپای آلمانی» (۲۰۱۳)، با شوروشوق درپی تحقق اروپایی متحد بود. او درباره سیاست‌های آنکلا مرکل هشدار داد و آن را «مرکیاولی» (Merkiavelli) نامید؛ ملکه بدون تاج. بک یکی از منتقدان جدی سیاست‌های صدراعظم آلمان در بحران مالی اروپا بود. او تاکید داشت برخلاف عملکرد و تدبیرهای مرکل، جنبش رهایی‌بخش اروپا باید از پایین به بالا باشد. در نتیجه، آرای بک در حمایت از اروپای متحد، او را به فعالان و روشنفکران رادیکال این قاره سبز نزدیک‌تر کرد. از همین‌رو، در سپتامبر۲۰۱۰ در تاسیس گروه اسپینلی (Spinelli-Gruppe) شرکت کرد، گروهی که به منظور پشتیبانی از فدرالیسم اروپایی تشکیل شده بود. روزنامه لوموند در روز مرگ او نوشت: «در نظر بک، ساختن اروپا برای آن‌گونه جهانی‌شدن مهم بود که او از آن دفاع می‌کرد.»

اولریش بک از رادیکال‌ترین جامعه‌شناسان آلمان بود. مفاهیم و نظریات او کانون بحران کنونی اروپا و ایده جهانی‌سازی سرمایه‌دارانه را با شدت تمام نشانه گرفت. بک در مونتنسر، بامبرگ، مونیخ، لندن و پاریس تدریس کرد و در دانشگاه‌های مختلفی به‌عنوان سخنران حضور داشت. تنها کتابی که از او به فارسی ترجمه شده دغدغه همیشگی او را بازتاب می‌دهد: «جامعه در مخاطره جهانی.»

سوم این است که فقط در فکر بک اروپای جدید نباشیم، باید به این مساله هم فکر کنیم که ملت‌های اروپا باید تغییر کنند. این ملت‌ها بخشی از فرآیند تغییر اروپا هستند و به نظر من، مساله اروپا بازتعریف منافع ملی به طریقی اروپایی است. اروپا مانعی بر سر راه حاکمیت ملی نیست بلکه وسیله‌ای است ضروری برای بهترکردن حاکمیت ملی، ملی‌گرایی اینک دشمن کشورهای اروپاست چون این کشورها تنها از طریق اتحادیه اروپا می‌توانند حاکمیت واقعی داشته باشند.

هدف چهارم، مواجه‌شدن با این مساله است که مدرنیته اروپایی، مدرنیته‌ای که در سرتاسر جهان گسترده، پروژه‌ای است که عاقبت آن، خودکشی است. این مدرنیته تا بخواهی مشکلات اساسی از همه نوع به وجود آورده، از تغییرات آب‌وهوا گرفته تا بحران‌های مالی، تا حدی مثل این است که بک کارخانه ماشین‌سازی، ماشینی بدون ترمز ساخته باشد و معلوم است که عاقبتی در انتظار آن نیست جز تصادف. علی‌القاعده کارخانه ای ماشین‌ها را برمی‌گرداند تا آنها را دوباره طراحی کند و این دقیقا همان کاری است که اروپا باید با مدرنیته انجام دهد. ابداع دوباره مدرنیته می‌تواند هدفی مشخص برای اروپا باشد.

اگر این چهار هدف را با هم در نظر بگیریم، آنچه می‌توان گفت، روایتی عظیم درخصوص اروپاست، ولی یک مساله اصلی در کل این طرح از قلم افتاده است، تا به اینجا ما درخصوص چیزهایی مثل نهاده‌ا، قانون و اقتصاد فکر کرده‌ایم ولی نپرسیدیم که معنای اتحادیه اروپا برای افراد چیست؟ از این پروژه اروپایی چه عاید افراد می‌شود؟ قبل از هر چیز به نظر من خاصه برای نسل جوان‌تر، اروپایی‌ترشدن یعنی ایجاد آزادی بیشتر، مساله فقط نقل و انتقال آزاد مردم در سراسر اروپا نیست، بلکه بازترشدن منظرها و زندگی‌کردن در فضایی است که اساسا بر قانون مبتنی است.

دوم اینکه کارگران اروپایی و به همان اندازه هم دانشجویان، در حال حاضر با نوعی عدم‌قطعیت وجودی دست‌وپنجه نرم می‌کنند که نیاز به جواب دارد. نیمی از بهترین تحصیل‌کرده‌ها در تاریخ آسیاینا و یونان هیچ چشم‌اندازی برای آینده ندارند. به همین دلیل آنچه لازم داریم، تصویری است از اروپایی اجتماعی به این معنا که افراد بتوانند ببینند با آنکه لزوما امنیت اجتماعی وجود ندارد، عدم قطعیت کمتری در کار است و نکته آخر اینکه ما باید دموکراسی را از پایین به بالا تعریف کنیم. باید این سوال را بپرسیم که افراد چگونه می‌توانند با پروژه اروپا، درگیر شوند. درخصوص این مساله، من و دانیل کوهن- بندیت بیانیه‌ای نوشته‌ایم با عنوان «ما اروپا هستیم» و در آنجا استدلال کرده‌ایم که برای شروع به ساختن جامعه مدنی اروپایی، هرکس باید یک سال را به انجام پروژه‌ای درکشوری دیگر و همراه با دیگر مردم اروپا بگذراند.

منبع : The London School of Economics and Political Science

شنبه • ۲۷ دی ۱۳۹۳

سال دوازدهم • شماره ۲۲۱۳ • ۹

روزنامه

اندیشه

میزگرد «شرق» درباره مستند «کهریزک، چهارنگاه»

یادداشتی درباره «چندمترمکعب عشق» ساخته جمشید محمودی

جنبش خدمت وسودای هژمونی

بررسی

اولریش بک در فارسی

«سیاست‌زمین» چیست؟

با پیشرفت تکنولوژیک و پیامدهای تخریب محیط‌زیست، دلالت‌ها و مسؤولیت‌های اجتماعی آنها نیز بیشتر می‌شود. یکی از وظایف جامعه‌شناسان، تحلیل و واکاوی اثرات مخاطرات جدید در جامعه، نهاده‌ا، فرآیندها و شیوه‌های زندگی و انسجام یا تضادهای ناشی از آنهاست. بدون چارچوبی نظری و مفهوم منسجم و دقیقی که بتواند این تغییرات جدید اجتماعی را صورت‌بندی و تحلیل کند، این کار صورت نخواهد گرفت. اهمیت نظریه «جامعه در مخاطره» اولریش بک را در این راستا باید جست‌وجو کرد. نظریه‌ای که اگر ابعاد جهانی پیدا کند، دامنه کاربست و استفاده آن نیز بیشتر شده و اهمیتش دوچندان می‌شود.

کتاب «جامعه در مخاطره جهانی» از سه منظر مهم است: نخست، این کتاب اراه‌کننده یکی از جدیدترین و مهم‌ترین نظریات معاصر جامعه‌شناسی است که در کشور ما چندان شناخته‌شده نیست. نظریه «جامعه در مخاطره» را بک ابتدا در اولین کتابش با همین نام طرح کرد و سپس در این کتاب، آن را در چارچوب تحلیلی جهانی بسط و گسترش داد. همچنین این کتاب، پاسخی به نقد و بررسی‌های صورت‌گرفته در مورد این نظریه است و بک در فصول مختلف این نقدها را بررسی و تحلیل کرده و پاسخ می‌گوید. چارچوب نظریه جامعه در مخاطره سه مفهوم مخاطره، فردی‌سازی و مدرنیزاسیون بازتابی است.

در این جامعه دغدغه اصلی نه توزیع خوبی‌ها (ثروت و غیره) بلکه توزیع بدی‌ها (ضرر و زیان و غیره) است و چون مخاطرات فراتر از محدودیت‌های طبقاتی می‌روند، پس طبقات اجتماعی معنای خود را از دست می‌دهد و کنشگران اجتماعی «فردگرا» می‌شوند و از هم جداافتاده، در نتیجه از طبقه اجتماعی خود گسسته و جدا می‌شوند. در-حال‌های بک برای چالش‌های جامعه در مخاطره از قبیل بی‌مسؤولیتی سازمان‌یافته، روابط ناشی از مخاطره و انفجاری‌بودن مخاطرات به لحاظ اجتماعی عبارت‌اند: از تاکید توجه به دموکراسی، آزادی، فرصت‌های ناشی از مخاطره، جنبش‌های جهان‌وطنی، شهروندی جهان‌وطنی و مهم‌تر از همه تفکر انتقادی، نقد جامعه و محدودنشدن به تفکر صرف کارشناس فن‌سالار.



استدلال اصلی بک در این کتاب، این است که برای درک جامعه در مخاطره جهانی که ما امروز در آن زندگی می‌کنیم، چارچوب و مرجع جدیدی لازم است. کانون توجه بک، پرسش‌های اکولوژیکی و تکنولوژیکی برآمده از مخاطره و دلالت‌های جامعه‌شناسختی و سیاسی آنهاست. به نظر بک، ما اینک یک سیاست زمین داریم که تا چند سال پیش نداشتیم و این سیاست را براساس پویایی‌ها و تناقضات جامعه در مخاطره جهانی می‌توان درک کرد. این سیاست حول سؤالاتی می‌گردد: همچون محیط‌زیست چیست؟ طبیعت چیست؟ بیابان چیست؟ انسان چیست؟ پرسش‌هایی که باید آنها را در جابجایی فراملی صورت‌بندی و طرح کرد و به آنها اندیشید. بک در این کتاب مفاهیم و ابزار نظری جدید و کارآمدی معرفی می‌کند که هیچ جامعه‌شناس امروزی نباید به سادگی از کنار آنها بگذرد. هنر بک در ابداع مفاهیم نو برای پدیده‌های جدید است.

بک در این کتاب مانع‌یفت جهان‌وطنی را طرح می‌کند و با درنظرداشتن اینکه تنوع، فردگرایی و شک‌گرایی تقدیر فرهنگ ماست، مبنای انسجام اجتماعی جدید را پیش می‌کشد؛ به‌عبارتی بهتر در آرای بک، جهان‌وطن‌گرایی جدیدی طراحی می‌شود که در آن عدم‌قطعیت خلاقانه ناشی از آزادی، جایگزین قطعیت سلسله‌مراتب تفاوت می‌شود. او مشوق تجربه‌ورزی سیاسی برای شکل‌دادن اخلاق جهانی مخاطرات مشترک است. تجربه‌ای که می‌تواند جنبش‌های قدرتمند جهان وطن را در آینده شکل دهد.

نظریه بک در این کتاب در ادامه آثار قبلی اوست و هنوز

با گذشت چند سال از انتشارش زنده، مولد و برای تحلیل‌های

اجتماعی کارآمد است.

بک این نظریه را پس از فاجعه انتشار گاز سمی در بوپال هند و انفجار اتمی چرنوبیل روسیه، برای تحلیل اوضاع سیاسی- اجتماعی حاکم بر اروپای مواجه با بحران جون گایو به کار می‌برد و اینک با حوادث ۱۱ سپتامبر و به‌ویژه بحران اقتصادی آمریکا، وزن و نقش نظرات و تحلیل‌های بک بیشتر مشخص می‌شود. نشت بحران اقتصادی آمریکا در سراسر جهان به‌خوبی پیوند جهانی علم، ثروت و جهانی‌شدن و مخاطره را نشان می‌دهد. حوادث ۱۱ سپتامبر و پیامدهای جهانی آن، آنفلوانزای مرغی شرق آسیا، آلودگی شیرخشک‌های چینی و آنفلوانزای خوکی و غیره گواهی بر قدرت نظریه جامعه جهانی در مخاطره است. این کتاب علاوه بر تحلیل، واکاوی و توسعه نظریه فوق، حاوی مفاهیم دیگری است که بک در آثار بعدی خود آنها را بیشتر بسط داد. از این‌رو، در ترجمه فارسی، مترجم در پایان کتاب گفت‌وگویی از او با نیکلاس گین ضمیمه کرده تا هم نظرات جدید بک بیشتر اراهه شود و هم سایر آثار او و موضوعات آنها در حین این مصاحبه روشن شود.